

ظریف و برج‌جم: سازه‌انگاری و ردپایسم

دکتر ابوالفضل بازرگان



دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران،
استاد مدعو مرکز مطالعات آمریکا

محمدجواد ظریف، بی شک یکی از بحث‌برانگیزترین چهره‌های سیاسی جمهوری اسلامی ایران در طول چهار دهه گذشته بوده است چه دوستش داشته باشید یا از وی متنفر باشید، هرگز نمی‌توانید تأثیرگذار بودنش را انکار کنید. شاید علت تأثیرگذاری اش این دو دلیل باشد؛ یک مسئولیت‌پذیری و اجرای پرونده هسته‌ای ایران؛ دو توانایی ویژه در اثرگذاری بر افکار عمومی. علت اول را که شاید همه با حواشی آن آشنا باشند، مربوط به برجام است. توافقی که قبل از اجرای آن، امید بسیار زیادی را بردل جامعه ایجاد کرد؛ امیدی که نه تنها چشم به منافع ملی ایران در سیاست خارجی این کشور داشت بلکه امیدی که حتی قشر بسیاری از مردمی که بعد از حوادث ۸۸، با صندوق رأی قهر کرده بودند را در انتخابات ۱۳۹۲ و ۱۳۹۶ به پای صندوق‌های رأی کشاند؛ همان امیدی که بعد از شکست برجام، به‌گونه‌ای سبب تحریم انتخابات ۱۴۰۰ از سوی همان قشر شد. اما شاید این به دلیل علت دوم است که امروز بعد از دو سال از اتمام وزارت وی، نامش تیتراول بسیاری از اخبار و روزنامه‌ها قرار می‌گیرد؛ توانایی دکتر ظریف در سخنوری و گفتمان‌سازی ستودنی است. همین که ایشان ۶ ساعت وقت می‌گذارند و تا پاسی از صبح در کلاب‌هاوس صحبت می‌کنند، پدیده‌ای است که مشابهش را در هیچ چهره سیاسی دیگر در ج.ا.ایران ندیده‌ایم.



بوده است و شاید برای همین باشد که جمله «من رئالیسم را قبول ندارم»، در آن صوت ۳ ساعته لورفته، بیش از همه انتقاداتها به ایشان، برای من مهم به نظر می رسد. ایشان به گفته خودشان یک سازه انگار هستند و رئالیسم را قبول ندارند.

اجازه بدهید کمی با مبانی فکری سازه انگاری آشنا شویم. سازه انگاری به اعتقاد بسیاری از خود سازه انگارها یک نظریه علمی نیست بلکه یک فرانظریه و چارچوب تحلیلی است که از ابتدای دهه ۱۹۹۰ میلادی توسط الکساندر ونت به عنوان راهی میانه بین نظریه های خردگرا و پساساختارگرا، پا به عرصه سیاست بین الملل گذاشت.

اصول اولیه این مکتب، تمرکز بر انگاره ها، معانی، مفاهیم، ذهنیت ها و هویت ها است. به باور این مکتب، این ذهنیت و هویت تصمیم سازان است که رفتار دولت ها و جنس ساختار را شکل می دهد. شاید معروف ترین جمله ونت، مبانی فکری این مکتب

حضور دوباره آقای ظریف بعد از کلاب هاوس، سخنرانی وی در انجمن اندیشمندان علوم انسانی و نشست تخصصی دیپلماسی از نظریه تا عمل، سبب شد من نسبت به پیشینه ذهنی، معرفت شناسی و روش شناسی تحلیلی ایشان، بیشتر کنجکاو شوم و نوشتار حاضر را بر اساس بررسی ادعای اخیر ایشان با عنوان «امنیتی سازی ایران» بنویسم.

در حقیقت نوشتار حاضر نه یک متن کلیشه ای در نقد سیاسی، حزبی و جناحی از شخصیت ایشان و یا متن برجام و یا بر مبنای آمریکا دوستی یا آمریکاستیزی است بلکه یک نقد و بررسی جدید با مبنای علمی، مبتنی بر نظریه های بین الملل و با مطالعه موردی ادعای «بزرگ ترین دستاورد برجام، خروج ایران از امنیتی سازی بود»، است.

توجه ویژه بنده به عنوان یک پژوهشگر به دکتر ظریف، نه تنها در مقام یک سیاست گذار بلکه به عنوان یک عالم به رشته روابط بین الملل و استاد دانشگاه نیز

کپنهاگ کرد. این نظریه که از دل مبانی سازه‌انگاری خارج شده است، بیان می‌کند که چگونه امنیت در سیاست جهانی عمل می‌کند و چگونه «تهدید»، برساخته اجتماعی می‌شود.

امنیتی‌نمایی به فرایندی گفته می‌شود که طی آن یک بازیگر، یک موضوع یا یک بازیگر دیگر را به عنوان یک تهدید وجودی به مخاطبین خود بفروشد و توسط مخاطبین، مورد قبول قرار گیرد تا عامل امنیتی-نمایی بتواند راحت‌تر و با هزینه کمتر از تمام ابزارهای فرا روال به نتیجه برسد.

وقتی هدف از پیگیری یک سیاست را یک چیز مشخص در نظر بگیریم پس نحوه مقابله با آن را نیز در راستای آن در نظر خواهیم گرفت؛ یعنی اگر هدف فشارهای آمریکا و اسرائیل بر ایران را امنیتی‌نمایی در نظر بگیریم و نه امنیتی پس نحوه مقابله با آن را نیز بر آن مبنا قرار خواهیم داد. مبنایی که شاید از قول منتقدین آن «آتوندادن» یاد می‌شود.

در دیداری که به تازگی با آقای دکتر ظریف در نشست تخصصی دیپلماسی از نظریه تا عمل، در دانشکده مطالعات جهان داشتیم، از ایشان در انتهای جلسه، مجموعه سؤالاتی درباره ادعای اخیر ایشان در مورد امنیتی‌سازی ایران که «برجام توانست ایران را از امنیتی‌سازی خارج کند و به خاطر برجام، ترامپ در همراهی اروپا با خود، در سازمان ملل شکست خورد»، پرسیدم. سه سؤال اصلی من از ایشان این بود:

۱. با پذیرش پیش‌فرض امنیتی‌سازی از ایران، مگر نه اینکه این پروژه طی روندی چندجانبه‌طولانی و حرفه‌ای از راه ابررسانه‌ها، ابرمدیاها و رژیم‌های بین‌المللی صورت می‌گیرد که بیشتر در اختیار قدرت‌های بزرگ است پس کشورهایی که به این ابزارها دسترسی

را روشن کند؛ آناژسی (ساختار نظام بین‌الملل مبتنی بر فقدان اقتدار مرکزی) آن چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند.

این مکتب پیگیری منافع دولت‌ها را در تغییر در ذهنیت‌ها و معانی، از تغییر ایجاد ساختار بین‌الذهانی ممکن می‌داند. به بیان ساده‌تر، این مکتب معتقد است از راه ایجاد ذهنیت مناسب در دولت‌های دیگر نسبت به خود و نزدیک‌تر کردن معانی مشترک بین یکدیگر می‌توان منافع خود را پیش برد.

سازه‌انگاری بعد از فروپاشی شوروی و عصر تک‌قطبی آمریکایی، به عنوان یکی از رویکردهای فکری مسلط در مجامع علمی رشته روابط بین‌الملل قرار گرفت و انصافاً یکی از موفق‌ترین چارچوب‌های تحلیلی را برای فهم علت رفتار دولت‌ها در اختیار پژوهشگر می‌گذارد؛ برای مثال سازه‌انگاری برای فهم علت رقابت‌های کشورهای خاورمیانه، باریشه‌یابی در هویت‌های متضاد درونی این منطقه، کمک بسزایی می‌کند اما این مکتب فکری مانند هر رویکردی دیگر، بی‌نقص نیست که جلوتر بدان بیشتر می‌پردازیم.

از کارویژه‌های مهم سازه‌انگاری، ذهنیت‌دهی و برساخت‌سازی از واقعیت است. به بیان دیگر، «آن تصویری که از واقعیت در ذهن شما شکل می‌گیرد، مهم‌تر از خود واقعیت است» و آقای ظریف از این قاعده، بارها و بارها استفاده کرده است؛ از ارائه تصویر رفقت‌نزدیکش با جان کری تا ایجاد گفتمان «نگذاشتند»، بعد از شکست برجام. آخرین برساخته ایشان، «هدف آمریکا و اسرائیل از پرونده هسته‌ای ایران، امنیتی-سازی از ایران بود و نه امنیتی» است. برای بررسی این ادعا، باید اشاره مختصری نیز به نظریه «امنیتی‌نمایی» از باری بوزان و اولی ویور از مکتب

CONSTRUCTIVISM



INTERNATIONAL RELATIONS THEORY

آمریکا چگونه به راحتی توانست این اقدام غیرقانونی را انجام دهد و دنیا سکوت کند؟

۳- اگر هدف آمریکا و اسرائیل امنیتی سازی ایران بود و نه پیگیری اهداف امنیتی پس شروط ۱۲ گانه پمپئو، چگونه قابل توضیح است که همگی بر ابزارهای دفاعی و امنیتی ایران، از موشکی تا نیروهای نیابتی در منطقه را هدف قرار داده بود؟

خلاصه پاسخی که دکتر ظریف با عصبانیت داد، این بود که «ترور سردار سلیمانی به خاطر کاری بود که ما در اردیبهشت ۹۸ کرده بودیم» و از توضیح بیشتر آن با گفتن این جمله که «یک سری چیزها را نمی-توانم بگویم»، طفره رفت. این جواب برای من خیلی تعجب برانگیز بود، اینکه ایشان به عنوان یک مقام سیاسی، محدودیت در گفتن اطلاعات دارند، بی شک قابل درک است اما چه چیزی و چه اقدامی از سوی ما در اردیبهشت ۹۸ صورت گرفته است که بتواند ترور ژنرال سلیمانی را از سوی آمریکا

ندارند، چقدر می توانند برای خروج از پروژه امنیتی سازی حساب باز کنند؟

۲. با قبول این پیش فرض که به قول آقای ظریف، بزرگترین دستاورد برجام، خروج از امنیتی سازی بوده است، دستاورد این خروج در عمل و روی زمین، برای امنیت و منافع ملی ایران چه بوده است؟ آیا مگر نه اینکه زمانی که ایران تمام تعهدات خود را در برجام انجام می داد، ترامپ با گفتمان سازی «ما اجازه نمی-دهیم ایران به بمب اتم دست پیدا کند»، با یک امضا از برجام خارج شد و کمپین فشار حداکثری را بر ایران تحمیل کرد و تقریباً تمام دنیا مجبور به پیروی از تحریم های آمریکا شدند؟

مگر نه اینکه زمانی که ایران در برجام بود، آمریکا، سپاه پاسداران، ارتش رسمی برون مرزی یک کشور حاکمیت دار عضو سازمان ملل را در لیست تروریستی قرار داد و عالی ترین ژنرال ارشد رسمی ج.ا.ایران را در فرودگاه یک کشور ثالث، آشکارا ترور کرد؟ پس چگونه ایران از امنیتی سازی خارج شده بود و اگر شده بود،

که ترامپ به راحتی بدون هیچ هزینه ای توانست حجم بی سابقه‌ای از خسارت را به ایران تحمیل کند؟ سرانجام دستاورد ادعای خروج از امنیتی سازی توسط برج‌ها، در عمل و روی زمین، برای امنیت و منافع ملی ایران چه بوده است؟

واقعیت این است که امنیتی سازی، یک هدف نیست که بتوان آن را به راحتی برای همیشه رد کرد بلکه امنیتی سازی تنها یک ابزار مدیریت هدف امنیتی بازیگر عامل است. دولت‌ها از ابزارآلات گوناگون برای اعمال هدف مطلوب خود به بازیگر رقیب یا دولت مورد هدف استفاده می‌کنند. این ابزارها از تهدید و تشویق تا تحریم و تهدید، توسط رژیم‌های بین‌المللی تا اثرگذاری بر افکار عمومی داخلی و دنیا و... استفاده می‌کنند تا با فشار چندجانبه، سبب تغییر رفتار دولت مورد هدف شوند. امنیتی سازی نیز یکی از این ابزارهای فشار است.

همان‌گونه که امنیتی سازی صدام حسین با گفتن تسلیحات کشتار جمعی، یک ابزار برای فشار به عراق بود اما آیا واقعاً حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ به خاطر تسلیحات کشتار جمعی بود که هیچ‌وقت پیدا نشد؟ و یا اگر صدام حسین با هر قیمتی تلاش می‌کرد که حسن نیت خود را ثابت کند، آمریکا از اهداف و منافع خود در عراق صرف نظر می‌کرد؟ مگر قذافی که دقیقاً همین کار را با آمریکا و غرب انجام داد، مانع از حمله ناتو به لیبی شد؟

ج.ا.ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. پروژه امنیتی سازی که از پروژه هسته‌ای ایران شروع شد و به موشک‌ها، حضور منطقه‌ای و اکنون به پهپادهای ایران کشیده شده است، آیا هدف نهایی، امنیتی

توجیه کند؟ این اولین باری نیست که آقای ظریف به جای شماتت طرف مقابل، با برسازی از واقعیت، طرف خودی را سرزنش می‌کند.

اگر از دوگانه سازی میدان و دیپلماسی بگذریم، نمونه اخیر آن در کلاب‌هاوس بود که ایشان بیان داشتند: «دو هفته قبل از سخنرانی بوش، کشتی «کارن ای» حاوی تسلیحات، نزدیک کرانه باختری پیدا شد که گفته می‌شد متعلق به ایران است و این سبب شد که بوش ایران را در محور شرارت بخواند»؛ به بیان دیگر یعنی بیش از یک دهه تلاش ایران برای بهبود روابط با دنیا، از سیاست‌های بازسازی و تنش زدایی با دنیای آقای رفسنجانی تا گفتگوی تمدن‌های آقای خاتمی که سازمان ملل، سال ۲۰۰۱ را به همین نام نامید، هیچ اثری در جلوگیری از محور شرارت خواندن ایران توسط آمریکا نداشت اما یک کشتی که آخر معلوم نشد برای کجا بوده است، سبب این اتفاق شد؟

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که آقای ظریف با آن ذهنیت سازه انگارانه خود واقعاً این‌گونه باور می‌کند و هیچ خبری از سیاست‌های کلان خارجی دولت‌ها، به ویژه ابرقدرتی مثل آمریکا در خاورمیانه ندارد یا با این گفتن سازی، سعی در برساخت سازی واقعیت در ذهنیت مخاطبان خود دارد؟

در مورد ترور ژنرال سلیمانی نیز همین‌گونه است. اعمال حسن نیت ما در قبال آمریکا و دنیا، پذیرش بیشترین و بی سابقه ترین رژیم نظارتی دنیا از سوی آژانس، اثبات صلح آمیز بودن برنامه هسته‌ای با اجرای کامل برج‌ها حتی تا یک سال بعد از خروج ترامپ، دقیقاً چگونه سبب خروج ایران از امنیت سازی شد

سازی ایران است یا هدف، استفاده از امنیتی سازی برای افزایش فشار به ایران با هدف کنترل تسلیحات و کنترل قدرت ایران است؟ اگر فرض را بر امنیتی سازی هدف قرار دهیم، حد یقف تلاش برای تغییر در انگاره ها و ذهنیت نسبت به ایران برای خروج از امنیتی سازی تا کجا خواهد بود؟ تا کجا باید خلع سلاح شد و اجازه نظارت داد تا با اطمینان بشود از امنیت سازی خارج شد؟

نقدی که در این نوشتار به آقای ظریف وارد می شود، نقدی است که بیشتر به سازه انگارها وارد است. تمرکز بیش از حد بر انگاره های ذهنی و معنایی و عدم توجه به شرایط ژئوپلیتیک، رقابت ها، تضاد منافع، تهدیدات و معمای امنیتی، عدم اطمینان از نیات یکدیگر و امکان پذیر نبودن اعتماد به یکدیگر، سبب گمراهی از واقعیات نظام بین الملل می شود، نظام آنارشیکی که در آن، دولت ها فارغ از هرویتی، در نهایت، به دنبال منافع ملی خود با منطق محاسبه هزینه - فایده هستند.

تصویری که امروزه آشکارا در خاورمیانه قابل رؤیت است، ارتباطات پیچیده و شبکه ای است که بین کشورهای این منطقه، از ترکیه با اعراب تا اسرائیل، از اسرائیل با اعراب و از اعراب با ج.ا.ایران، از طرح صلح ابراهیم تا عادی سازی روابط ایران و عربستان تا رفتارهای غیرقابل پیش بینی ترکیه، همگی نشان از کم اهمیت بودن نقش انگاره ها و هویت ها، در بین چهار قدرت مهم این منطقه یعنی ایران شیعی، عربستان سنی، ترکیه اخوان المسلمینی و اسرائیل یهودی دارد که هرگز با ابزار تحلیلی سازه انگاری قابل پیش بینی نبوده و نیست بلکه همگی مبتنی بر

مبنای تأمین منافع ملی با منطق هزینه و فایده است. چیزی که بی - شک آقای ظریف توانایی درک آن را ندارد؛ چرا که به گفته خود: «رنالیسم را قبول ندارد». به دلیل تمرکز بر معانی مشترک بین الاذهانی و بستن چشم بر واقعیات نظام بین الملل آن بود که آقای ظریف می گفت: رئیس جمهور بعدی آمریکا نمی تواند از برجام خارج شود؛ چرا که اعتبارش را در دنیا از دست خواهد داد! تمرکز بر نوع ذهنیت افراد و نه ساختار سیاسی و منافع طولانی مدت دولت ها، آن چیزی بود که آقای ظریف می گفت: وقتی بایدن به کاخ سفید بیاید، با ۳ امضا به برجام باز خواهد گشت! واقعیات نظام بین الملل فارغ از نوع نگاه و فهمی که ما به آن داشته باشیم، شرایط خاصی را به ما تحمیل می کند که مجبور به گرفتن سیاست ها و واکنش هایی خواهیم شد که اگر در آینده بینی، سناریو پردازی و محاسبه هزینه - فایده خود، هرگونه احتمالات را در نظر نگیریم، بی شک محکوم به شکست خواهیم بود. اعتقاد به این که «باید از رنالیسم عبور کرد و با تغییر در ذهنیت خود، مبنای بی اعتمادی و رقابت را تغییر داد»، آمل و آرزوی واهی ای بیش نیست که ممکن است سبب تحمیل خسارت های جبران ناپذیری بر ما شود که پس از برجام تجربه کردیم حتی کشورهای اروپایی نیز زمانی توانستند از رنالیسم عبور کنند که بازدارندگی شان با ناتو کامل شد و بعد، به فکر همکاری و همگرایی افتادند و البته اکنون نیز با بحران اوکراین، با اجبار به آن بازگشته اند.

رنالیسم چه خوشمان بیاید و چه خوشمان نیاید، نظریه ای علمی با پارادایم خردگرایانه است که قسمت عمده ای از واقعیات تلخ ذات روابط بین الملل را تعریف

برابر ۲۰۰ کشور دیگر بر عهده شما است، نمی شود اصول ابتدایی محیط کار خود را انکار کرد! ریسکی که اگر به شکست بینجامد، ۸۵ میلیون انسان را متأثر می-کند! ۸۵ میلیون انسانی که برای هزار تومان شدن دلار ۳ هزار تومانی به پای صندوق های رأی آمدند اما دلار ۳ هزار تومانی تحویل گرفتند.

شاید معنای اصلی رئالیسم را این ۸۵ میلیون انسان با گوشت و پوست خود درک کرده باشند حتی اگر سازه انگاری در ذهنشان، بر ساخته ای دیگر از واقعیت فروخته شده باشد اما این بر ساخت گرایی در اصل واقعیت، تفاوتی ایجاد نخواهد کرد. واقعیت همان است که هست نه آنچه از آن تصویر شود، اگر این حقیقت برای شما تلخ است، رئالیسم را مقصر جلوه ندهید.

و توصیف می کند؛ واقعیات تلخی که به ویژه امروز دوباره در شرایطی که از آن با عنوان «گذار در نظام بین المللی» یاد می کنند، در جنگ اوکراین، در رقابت های فزاینده و تنش زای میان آمریکا و چین و افزایش بی سابقه بودجه نظامی کشورها در دنیا، دوباره قابل مشاهده است.

رئالیسم بی شک همه روابط بین الملل را پوشش نمی دهد اما مبانی ابتدایی آن را به طور ابطال ناپذیری بیان می کند. شاید بتوان رئالیسم را سر کلاس، به نقد و بررسی گذاشت و به عنوان یک دانشجو و یا استاد دانشگاه گفت که رئالیسم را قبول ندارم اما بی شک به عنوان یک سیاست گذار، زمانی که مسئولیت امنیت و منافع ملی یک کشور و ۸۵ میلیون نفر در

